

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

حزب کار ایران (توفان)

۲۴ اپریل ۲۰۲۴

## ریشه سقوط «چپ» به دامن امپریالیسم و صهیونیسم

این که امروز سیلی از توابع «کمونیست» پیدا شده‌اند که به منجلا ب ضدانقلابی و حمایت از امپریالیسم و نئولیبرالیسم غربی سفیدشویی صهیونیسم و سیاه نمائی حماس فرو رفته‌اند و همه کاسه کوزه های اشتباهات، دنباله‌روی‌های خود و فاجعه‌ای را که به بار آوردند بر سر کمونیسم می‌شکنند تا خیانت و گمراهی خویش را پنهان دارند، این پرسش را در سطح پژوهشگران مطرح کرده است که ریشه این سقوط ایدئولوژیک و حتی اخلاقی در کجا قرار دارد.

یکی از این عوامل مسلماً در مبارزه عظیم ایدئولوژیک است که اتاق‌های فکری امپریالیستی با مهارت در نبرد با کمونیسم به کار می‌گیرند و از تمام ارتش مترجمان، صنعت رسانه‌ی، صنعت فلم‌سازی، کانون‌های ادبی و نویسندگی، روشنفکران خودفروخته، مطبوعات و روزنامه‌نگاران موجب‌بگیر، فیلسوفان دست‌پرورده و... استفاده می‌کنند تا مغزشویی کاملی به وجود آورند. فقدان حزب قدرتمند کارگری که در مقابل این کوه اتهامات، جعلیات و دروغ ایستادگی کند و به مبارزه ایدئولوژیک دست زند، مشهود است و لذا ارتجاع در این عرصه به عنوان یکه تاز محض عمل می‌کند. ارتجاع امپریالیستی از همان آغاز درگذشت رفیق ستالین تلاش کرد که گذشته جنبش کمونیستی را در همه ممالکی که یک پرچم و سنت مبارزاتی برای طبقه کارگر بود به لجن بکشد. در اروپا کمونیست‌ها را همدستان نازی قلمداد کردند و مدعی شدند که آنها با سازش با بورژوازی از انقلاب اجتماعی دست کشیده‌اند و بعد از جنگ جهانی دوم به خاطر سازشکاری، سوسیالیسم را در بلجیم، فرانسه و ایتالیا مستقر نساختند. در ایران و کشورهای «منطقه طوفانی» با پرچم «گذشته اپورتونیستی حزب توده ایران» به میدان آمدند تا هویت کمونیستی نسل گذشته را از میان برده و میان مبارزه دو نسل شکافی عمیق ایجاد کنند که این تئوری ارتجاعی نیز به گور سپرده شد و دیگر کسی از آن صحبتی هم نمی‌کند، زیرا دیگر مأموریت واگذار شده به خود را انجام داده بود.

متأسفانه همزمان با این مبارزه علیه امپریالیسم که بعد از جنگ به شدت ضربه خورده بود، در جبهه نیروهای انقلابی نیز دشمنان سوسیالیسم سر بلند کردند و در دشمنی با رفیق ستالین و در زیر پرچم مبارزه با «کیش شخصیت ستالین» به سوسیالیسم حمله‌ور شده و دستاوردهای تاریخی آن دوره را در تمام زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و ایدئولوژیک بر باد دادند. رهبر این جریان رویزیونیستی و ضدکمونیستی نیکیتا خروشچف بود که نظریات رویزیونیستی و جعلیات تاریخی خویش را تنها با عنوان این که اوضاع جهان بعد از جنگ جهانی دوم تغییر کرده است و مارکسیسم-لنینیسم را باید بر اوضاع جدید منطبق کنیم به تجدید نظر در اصول اساسی مارکسیسم-لنینیسم دست زد. «دیکتاتوری پرولتاریا» را از

برنامه حزب کمونیست اتحاد شوروی حذف نموده به جای آن «حزب تمام خلق» و سپس «دولت تمام خلق» را آورد تا جنبه پرولتری این دو مقوله مهم مارکسیستی را از آنها بگیرد.

بر اساس علم مارکسیسم وجود «دیکتاتوری پرولتاریا» در تمام روند گذار از مرحله سوسیالیسم به فاز کمونیسم در یک کشور سوسیالیستی لازم است و لذا دولت حاکم در این کشور نمی‌تواند «دولت همه خلق» باشد، بلکه تنها می‌تواند دولت پرولتری محسوب گردد. رویزونیست‌ها به بهانه تجدید نظر در مارکسیسم سه اصل ضد کمونیستی «همزیستی مسالمت‌آمیز»، «گذار مسالمت‌آمیز»، «مسابقه مسالمت‌آمیز» خروشچی را جایگزین مبارزه طبقاتی، همبستگی بین‌المللی و امنیت کشور سوسیالیستی کردند. در کنگره ۲۲ حزب رویزونیست شوروی اصول متمرکز اقتصاد و نظام برنامه‌ریزی اقتصادی را که مبتنی بر اقتصاد نقشه‌مند با تکیه بر قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی بود از بین بردند. بر اساس قانون اساسی اقتصاد سوسیالیستی تولید برای رفع نیازمندی‌های حیاتی انسان‌ها اعم از معیشتی و یا معنوی انجام می‌پذیرد و نه برای کسب سود حداکثر. رویزونیست‌ها انگیزه مادی را به عنوان لوکوموتیو اقتصاد «سوسیالیستی» به میدان آوردند و به عمر اقتصاد سوسیالیستی خاتمه دادند. حکومتی که از این مصوبات در شوروی برآمد یک دیکتاتوری بورژوازی طبقات نوحاسته بود و نه دیکتاتوری پرولتاریا و مالاً ماهیت این دولت برآمده از رویزونیسم، ارتجاعی و ضدکارگری بود.

حمایت‌های صوری رویزونیست‌ها از کارگران فقط برای فریب آنها، عوامفریبی و همان روشی است که بورژوازی امپریالیستی با مقوله حقوق بشر و دموکراسی رفتار می‌کند تا بتواند با تشنت فکری در جبهه بشریت، مردم را بهتر سرکوب کرده به زیر سلطه خود در آورد. رویزونیست‌های ایرانی به جای آموزش از این انحراف، تغییر ماهیت دولت شوروی و استقرار دیکتاتوری بورژوازی به جای آن و تغییر قانون اساسی اقتصادی سوسیالیستی را آگاهانه نادیده گرفتند و به توجیه خیانت طبقاتی و ملی پرداختند. برای آنها سیاست و ماهیت دولت در کشور سوسیالیستی، اصلی تعیین کننده نبود بلکه اقتصاد متمرکز دولتی نقش تعیین کننده را داشت و به همین جهت از یک دولت بورژوائی و ضدکارگری تا آخرین لحظه‌ای که هنوز کارخانه‌های متمرکز دولتی وجود داشتند ولی «یلتسین» سوگند می‌خورد که ضدکمونیست است دفاع کردند. شوروی وقتی فروپاشید دیگر سوسیالیستی نبود. به گفته لنین به کشوری سوسیال‌امپریالیستی بدل شده بود.

به این عامل مهم ایدئولوژیک سیل خرده‌بورژوازی هیجان زده «رستاخیز سیاه‌کل» و حتی نوع مجاهدش که فاقد آگاهی طبقاتی کمونیستی بود و توسن انقلاب برش داشته بود، مانند سونامی بر سر جنبش کارگری فرود آمدند و آن را به نظریات خرده‌بورژوازی آلوده ساختند و به انحراف کشاندند.

رویزونیست‌های ایران در داخل حزب توده ایران به علت نابینائی سیاسی-ایدئولوژیک، ارتش شکست خورده چریکی، راه کارگر و نظایر آنها به علت فقدان آگاهی مارکسیستی، از رویزونیسم، منشأ طبقاتی خرده بورژوائی، یأس و ارتداد ناشی از شکست انقلاب بهمین تا روز آخر از شوروی سوسیال‌امپریالیستی با شیرین‌زبانی و به مسخره گرفتن دانش مارکسیسم لنینیسم بدون تلاش برای کسب اطلاع و مطالعه، دفاع کردند و حتی امروز هم برای تطهیر گذشته خود از این سیاست انحرافی حمایت می‌کنند. آنها امروز هم مدافع ضدانقلاب رویزونیستی هستند و تا زمانی که مرز روشنی میان رویزونیسم و مارکسیسم لنینیسم نکشند در جبهه طبقه کارگر قرار نداشته، مثنی خرده‌بورژوازی ناراضی هستند که برای تسکین روحیاتشان به بلاهائی که بر سر مردم آورده و می‌آورند، اشتغال دارند.

در مبارزه سختی که میان دو جبهه انقلاب و ضدانقلاب درگرفت و جنبش کمونیستی را از رویزونیست‌های همدست امپریالیسم جدا ساخت، بودند عده‌ای که یا تحت تأثیر اعتبار سوسیالیسم در شوروی به دنباله‌روی از آنها ادامه دادند و یا

لشکری که نه تنها بوئی از مارکسیسم نبرده بود و توان مبارزه ایدئولوژیک نداشته و قلبش از شکست انقلاب جریهدار شده، مایوس گردیده و پرچم ارتداد را برافراشته بودند بلکه به شدت تحت تأثیر وجود دول رفاه امپریالیستی در محل سکونتشان قرار داشتند، زمینه سقوط کامل آنها را فراهم آورده بود.

این وضعیت در ایران نیز روی داد. تمام جریان‌های مسلحی که با شعار «تئوری بی تئوری» جولان داده میداناری می‌کردند و می‌خواستند با «عمل انقلاب» با دوری گرفتن از سیاست و حزبیت در ایران «انقلاب» کنند، به درون این منجلاب درغلندند و حاضر نشدند حتی آثار ارزنده مبارزه با رویزیونیسم را مطالعه کنند. آنها حتی از امپریالیسم شوروی زمانی که به چکسلاواکی حمله کرد و یا افغانستان را اشغال نمود به حمایت برخاستند و در تمام روند انقلاب ایران نیز یار و یاور شوروی‌های ضدانقلابی و رویزیونیست بودند. این گروه‌های مسلح چریکی و نه تنها فدائی خلق در ایران که شعار را به جای شعور گذارده بودند، بوئی از مبارزه ایدئولوژیک و اساس مارکسیسم لنینیسم نبرده بودند و به همین جهت نیز در تحلیل مسایل ایران و جهان منافع شوروی برایشان در درجه نخست اهمیت قرار داشت و برای منافع ملی و مبارزه طبقاتی در ایران تره هم خورد نمی‌کردند.

با شکست انقلاب ایران و فرار عمال روسیه از ایران به افغانستان و شوروی، به تدریج یأس و ارتداد سرپای همه آنها را گرفت و با مشاهدات خویش در شوروی از آنچه به نام سوسیالیسم به مردم معرفی می‌کردند ضربه‌ای به آنها وارد شد که با فروپاشی سوسیالیسم شوروی به اوج خود رسید. این ارتداد در میان آنها محصول شکست انقلابی و تصورات واهی آنها بود که مبتنی بر شنیده‌های درگوشی و نه مطالعات عمیق اجتماعی صورت گرفته بود. این عده دنباله‌رو و به ویژه چریک که هیچ گونه توضیحی برای این همه دگرگونی در مخیله خالی خود نمی‌یافتند راه چاره را در آن دیدند که بر اشتباهات و گمراهی‌های خود یک پرده توجیهی بکشند و آن این که همه گناهان را به گردن لنین و ستالین بیندازند، به کنکاش در مارکس برای نفی لنینیسم بپردازند و مدعی شوند سوسیالیسم هرگز نمی‌تواند وجود داشته باشد. پس زنده باد سرمایه‌داری. ضدکمونیست‌های مأموری که در این دوره وجود داشتند به سرعت به ترجمه آثار ضدکمونیستی «اشتباهات مارکس و لنین، افسانه جنایات ستالین» که در غرب مانند اشغال ریخته است و تبلیغ و تکثیر می‌گردد، دست زدند و زان پس مسابقه برای سرمایه‌دار شدن و جبران مافات و اوقات جوانی از دست رفته شروع شد و آنها با همین درک به جنگ سوسیالیسم رفتند تا توأبیت خویش را توجیه کنند. ریشه این سقوط در میان بخشی از «چپ» ماهیت خرده‌بورژوائی آنها بود. آنها از آموزش گریزان بودند، خود را عقل کل و قهرمان می‌دانستند و برای توده مردم کوچکترین ارزشی قابل نبودند و خودشان را به جای مردم می‌گذاشتند. حتی امروز هم که آب‌ها از آسیاب افتاده از «رستاخیز سیاه‌کل» برای گمراهی نسل جوان و تسکین دردهای درونی خودشان صحبت می‌کنند. کدام رستاخیز؟ اقدام مسلحانه چند دانشجو و روشنفکر مسلح که توسط مردم دستگیر شدند رستاخیز نیست، ماجراجویی است. این ایدئولوژی انحرافی زمینه رشد رویزیونیسم را در آنها فراهم ساخت و کارشان را به وضعیت کنونی کشاند. آنوقت رویزیونیسم اشکال متفاوتی پیدا کرد، رویزیونیسم خروشچف و رویزیونیسم «سه دنیائی» که یکی با تکیه به سوسیالیسم امپریالیسم روسیه فعالیت می‌کرد و دیگری با مرجح دانستن همکاری با امپریالیسم امریکا.

حزب کار ایران (توفان) که آگاهی مارکسیستی لنینیستی نسبت به این تحول شوروی تا روز فروپاشی آن داشت، حزب کار ایران (توفان) که امروز هم کمونیست‌ها را از همکاری با رویزیونیست‌ها که به دیکتاتوری پرولتاریا اعتقادی ندارند برحذر می‌دارد، توانست در مقابل این سونامی رویزیونیستی تاب آورد و شاهد پیشگویی‌های گذشته خود باشد. رویزیونیست‌های امروز دیگر فریب خوردگان اعتبار شوروی سوسیالیستی نیستند، آنها نمایندگان روشن بورژوازی امپریالیستی اعم از غرب و یا شرق هستند و دشمن طبقه کارگر ایرانند. آنها برای دادن قیافه علمی به ماهیت

گمراهی‌های خویش اصول جدیدی اختراع کرده‌اند و آن این که دولت‌ها را نباید بر اساس طبقاتی و سیاسی قضاوت نمود. ماهیت دولت‌ها بی‌اهمیت است، باید به آنچه خود آنها در مورد خودشان می‌گویند باور داشت. سوسیالیسم یعنی اقتصاد متمرکز دولتی، صرفنظر از این که کدام سیاست بر این اقتصاد حاکم است! نفی سیاست سوسیالیستی، اکونومیسم محض است و این رویزیونیست‌های جدید که با ریاکاری خود را کمونیست جلوه می‌دهند به عوامل سوسیال دموکراسی در جنبش کارگری بدل شده‌اند. آنها در بهترین حالت از یک حکومت سوسیال دموکرات در ایران حمایت می‌کنند. نمونه مشخص آنها حزب توده ایران است که بدون شرم و حیا به مبانی رویزیونیسم اشاره می‌کند، تا بحث امروز را منحرف کند، ولی حاضر نیست به نتایج عملی تسلط رویزیونیسم در شوروی بپردازد. آنها از دیکتاتوری پرولتاریا صرفنظر کرده‌اند و همان سخنان خروشچف را با نقد ظاهری نظریات خروشچف تکرار می‌کنند. آنها ولی نام مارکسیسم را برای عوامفریبی با خود به یدک می‌کشند.

باید میان گروه‌های تواب و مرتد، همدستان امپریالیسم و بورژوازی طبیعتاً تفاوت قایل شد، علی‌رغم این که همه آنها جریان ضدانقلابی هستند. گروهی دنباله‌رو خروشچف باقی ماندند و امپریالیسم شوروی را سوسیالیسم جا زدند و امروز هم در پی ساختن تئوری‌هایی هستند تا ماهیت ضدانقلابی رویزیونیسم در شوروی را منکر شوند. از جمله مدعی‌اند دلیل شکست سوسیالیسم نه از منظر سیاسی و ایدئولوژیک، بلکه دنباله‌روی از جنگ ستارگان رونالد ریگان بود که اقتصاد شوروی را نابود کرد؟! جالب این است که شوروی سوسیالیستی زمان ستالین با ۲۷ میلیون کشته در زمان جنگ جهانی دوم، زمین سوخته، محاصره اقتصادی، تجاوز ارتش‌های جهان به شوروی، سوسیالیستی باقی ماند ولی برژنف در برابر بلوف‌های رونالد ریگان قالب تهی کرد. این رویزیونیست‌ها هنوز هم در پی استتار رویزیونیسم خروشچف و نتایج مرگبار آن از نظر سیاسی و ایدئولوژیک هستند. عده‌ای از این توابان که شمار وسیعی را در بر می‌گیرد چون هیچ توضیحی برای سقوط شوروی، به علت تفکر دنباله‌روانه و رویزیونیستی خود نداشتند و ندارند در ارتداد و یأس کامل، راه را در نفی سوسیالیسم دیدند و این که گویا در اثر مطالعه به نتایج گرانبهایی رسیده‌اند. از قدیم گفته‌اند «شکست همیشه یتیم است». سازمان مارکسیستی لنینیستی توفان زمانی که پرچم مارکسیسم لنینیسم را برافراشت در سند «وظائف میرم و فوری مارکسیست‌ها - لنینیست‌های ایران» چنین نوشت:

«... نبردی که هم اکنون در عرصه گیتی جریان دارد نبردی است علیه امپریالیسم و ارتجاع، نبردی است مقدس به خاطر آزادی ملی، آزادی اجتماعی، نبردی است که در جهت بسط و کامیابی نیروهای انقلابی سیر می‌کند.

پس از جنگ دوم جهانی تغییرات عظیمی در صحنه جهان روی داد که تناسب قوا را به سود نیروهای انقلابی، نیروهائی که به خاطر ساختمان دنیائی بدون سرمایه‌داری و بدون استعمار مبارزه می‌کنند تغییر داد.

اگر پس از نخستین جنگ جهانی، پیروزی انقلاب اکتوبر درخشید و دوران نوئی را در تاریخ بشریت گشود، در فاصله میان دو جنگ کشور اتحاد شوروی تنها کشور سوسیالیستی بود، پس از جنگ دوم جهانی کشورهای دیگری در جاده سوسیالیسم گام نهادند و در این میان انقلاب کبیر خلق چین نه تنها به اردوی سوسیالیسم عظمت و توانائی شگرفی بخشید، بلکه راه رهائی خلق‌های کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را از سلطه امپریالیسم و ارتجاع نشان داد.

اگر در فاصله میان دو جنگ سیستم کهنه استعمار هنوز پا برجا بود و مبارزه جنبش‌های نجات‌بخش در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره به پیروزی نمی‌انجامید، پس از جنگ دوم جهانی، سیستم کهنه استعماری امپریالیست‌ها دست‌خوش زوال و تلاشی گردید و بسیاری از این کشورها توانستند به استقلال ملی دست یابند. ولی امپریالیسم با توجه به شیوه‌های نواستعماری، سلطه خود را همچنان بر عده‌ای از این کشورها ادامه می‌دهد و ثروت‌های آنها را به غارت می‌برد.

امپریالیسم امریکا که در رأس نیروهای امپریالیستی و ارتجاع جهانی است با تمام قواء و با استفاده از تمام وسائل می‌کوشند مواضع امپریالیسم و ارتجاع را در سراسر گیتی حفظ و تحکیم نمایند، از انقلاب جلوگیری و سوسیالیسم را برهم زنند. «امپریالیسم امریکا نیروی عمده تجاوز و جنگ» است، «بزرگترین استثمارگر بین‌المللی» است، «دژ عمده استعمار و ارتجاع جهانی»، «ژاندارم بین‌المللی و دشمن خلق‌های سراسر گیتی» است. امپریالیسم امریکا می‌کوشد مستعمرات و مناطق نفوذ امپریالیست‌های دیگر را از آنها ربوده و استیلای خود را بر جهان بگستراند.

در قبال این سیاست تجاوز و غارتگری نیروهای انقلابی چه روشی باید در پیش گیرند؟ آیا باید مصممانه با این سیاست به مبارزه پرداخت یا راه تسلیم و همکاری با آن را در پیش گرفت؟ آیا خلق‌ها می‌توانند و باید بر امپریالیسم امریکا فائق آیند یا این که جز راه تسلیم و رضا چاره دیگری متصور نیست؟

شیوه برخورد با امپریالیسم امریکا ملاک تمایز میان نیروهای انقلابی و ضد انقلابی، میان مارکسیست‌ها- لنینیست‌ها و رویونیست‌ها است.

رویزیونیست‌ها در شرایطی که امپریالیسم سراسر جهان را عملاً تهدید به تجاوز می‌کند، جنگ در «همزیستی مسالمت‌آمیز» زده و «گذار مسالمت‌آمیز» را تبلیغ می‌کنند. تجویز این «مسالمت‌آمیزها» برای خلق‌های جهان در حکم کوشش در راه انصراف آنان از انقلاب و تن دادن به استیلای امپریالیسم است. رویونیست‌ها معتقدند که برای تأمین صلح جهانی باید از برخورد با امپریالیسم و دست زدن به قیام‌های موضعی خودداری ورزید، باید سعی در آرامش جهان نمود و در حفظ وضع موجود جهان کوشید. این بدان معنی است که خلق‌های جهان سلاح انقلاب را بر زمین نهند، و خود را به امپریالیسم تسلیم نمایند. رویونیست‌ها با پیش کشیدن چنین کلمات و مفاهیمی دست و پای خلق‌ها را می‌بندند و دست امپریالیسم و خاصه امپریالیسم امریکا را در ستم بر آنها و غارت و استثمار آنها باز می‌گذارند. از این جهت مبارزه با رویونیسم از مبارزه با امپریالیسم جدا نیست و این هر دو لازم و ملزوم یکدیگراند.

خلق‌های آسیا، آفریقا و امریکای لاتین با قاطعیت شیوه برخورد ضدانقلابی رویونیستی را در قبال امپریالیسم امریکا رد کرده و اکنون پرچم مبارزه مسلحانه را به خاطر انقلاب ملی و دموکراتیک در سراسر قاره برافراشته‌اند. انقلابات ملی و دموکراتیک این خلق‌ها بخش انفکاک‌ناپذیر انقلاب پرولتاریائی جهانی است و امر انقلاب پرولتاریائی جهان وابسته به سرنوشت مبارزه انقلابی خلق‌های این سه قاره است. در پیشاپیش خلق‌های «منطقه طوفان‌ها» خلق قهرمان ویتنام قرار دارد که با ضربات پیاپی و خردکننده خود بزرگترین قدرت امپریالیستی جهان را ذلیل و زبون ساخته است. جنگ انقلابی خلق قهرمان ویتنام آموزگار و الهام‌بخش همه خلق‌های سه قاره است.

تا زمانی که سلطه امپریالیسم و نوکران آن در این منطقه به کمک گلوله و سر نیزه برقرار است و تا موقعی که امپریالیسم و نوکران آن جنبش‌های انقلابی این خلق‌ها را با قهر سرکوب می‌کنند، جنگ‌های آزادی‌بخش همچنان اجتناب‌ناپذیر باقی خواهد ماند. کشور ما ایران نیز یکی از کشورهای «منطقه طوفان‌ها» است. ...

سازمان مارکسیستی- لنینیستی توفان، آبان ماه- عقرب- ۱۳۴۶»